

## تحلیل تاریخی روابط حکومت خوارزمشاهیان با مغولان

کامبیز امیراسمی<sup>۱</sup>

### چکیده

تهاجم مغولان از ناگوارترین و زیان بارترین حوادث تاریخ ایران است. این رویداد ناشی از برقرار شدن رابطه میان حکومت خوارزمشاه و مغولان بود. برخورد خصمانه‌ی سلطان محمد با مغولان باعث این فاجعه شد. مهم‌ترین پرسشی که این پژوهش درصدد پاسخ به آن می‌باشد این است که اگر روابط مغولان و خوارزمشاهیان به گونه‌ای دوستانه رقم می‌خورد باز هم ایران و ماوراءالنهر با تهاجم ویرانگر مغولان روبرو می‌شوند؟ ظهور چنگیزخان نمی‌توانست از نظر فرمانروای توسعه‌طلبی چون سلطان محمد خوارزمشاه دور بماند. به همین ترتیب چنگیز خان هم نمی‌توانست به نامدارترین فرمانروای غرب ترکستان و ماوراءالنهر بی‌توجه و بی‌اعتنا باشد. این مقدمات در کنار هم‌جوار شدن این دو قدرت زمینه‌ساز برقرار شدن ارتباط بین مغولان و خوارزمشاهیان شد. چنگیز خان از داشتن رابطه‌ی دوستانه با خوارزمشاه خشنود بود اما سلطان محمد که قدرت مغولان را رقیبی برای خود می‌دانست نگاه بدبینانه‌ای نسبت به آن‌ها داشت و برای برقرار شدن رابطه‌ی دوستانه کوشش نکرد. نگاه سلطان محمد نسبت به مغولان و سیاست او در ارتباط با ایشان از مسائل مهم و سرنوشت‌ساز تاریخ ایران است. حادثه‌ی اترار و رویدادهای متعاقب آن که نتیجه‌ی نگاه و سیاست سلطان محمد نسبت به مغولان بود، خوارزمشاه نیز با مغولان یکسره به جنگ و دشمنی گذشت. در نوشتار حاضر که پژوهشی کتابخانه‌ای است با شیوه‌ی تحلیل محتوا، متون اصلی مرتبط با موضوع تحقیق جهت پاسخ‌گویی به پرسش‌های اصلی پژوهش تحلیل و بررسی شده‌اند.

واژه‌های کلیدی: خوارزمشاهیان، جلال‌الدین، چنگیزخان، تجارت، سلطان محمد، مغولان

انوشنگین گرچه که بازماندگانش حکومت خوارزمشاهیان را بنیان نهادند از دوران سلطان ملکشاه سلجوقی در خوارزم حضور یافت. او و فرزندش قطب‌الدین محمد مطیع و فرمانبردار سلجوقیان بودند. اما از زمان اتسز کوشش خاندان خوارزمشاهی برای بیرون آمدن از سلطه سلجوقیان آشکار شد. به تدریج از این زمان پایه‌های حکومت مستقل خوارزمشاهیان در سرزمین خوارزم پی‌ریزی شد. گرچه خوارزمشاهیان با از میان برداشتن آخرین فرمانروای سلجوقی از زیر سلطه سلجوقیان بیرون آمدند اما ناگزیر برای مدتی پرداخت باج و خراج به قراختیایان که بر ماوراءالنهر مسلط شده بودند را پذیرفتند. خوارزمشاهیان به تدریج در زمان ایل ارسلان و تکش بر قدرت خود افزودند و در زمان حکومت سلطان محمد خوارزمشاه در ظاهر به اوج قدرت رسیدند به گونه‌ای که سلطان حتی به تهدید خلیفه و لشکرکشی به بغداد نیز اقدام کرد.

سلطان محمد با برانداختن غوریان، بیرون کردن قراختیایان از ماوراءالنهر و پیشروی در ایران قلمرو خوارزمشاهیان را بسیار گسترش داد. سلطان محمد در یک برهه زمانی بسیار مهم و سرنوشت‌ساز یعنی مقارن با ظهور قدرت توسعه‌طلب چنگیزخان بر ایران و ماوراءالنهر حکومت می‌کرد. نزدیک شدن حدود و سرحدات قلمروهای این دو فرمانروای توسعه‌طلب موضوع مهم چگونگی برخورد و روابط حکومت خوارزمشاهیان و مغولان را مطرح می‌کند. پژوهش در روابط مغولان و خوارزمشاهیان به شناخت یکی از مهم‌ترین و تأثیرگذارترین حوادث تاریخ ایران یعنی تهاجم مغولان که خود سرآغاز یک دوران جدید در تاریخ این سرزمین است کمک می‌کند. برخورد با مغولان مشکلات، کاستی‌ها و بحران مشروعیت حکومت محمد خوارزمشاه را آشکار نمود. مغولان با برانداختن حکومت سلطان محمد خوارزمشاه به جلال‌الدین خوارزمشاه نیز اجازه ندادند که به بازسازی حکومت اجدادی خویش پردازد یا حکومتی از آن خود را بنیان نهد. پژوهش‌هایی که تاریخ خوارزمشاهیان یا مغولان را بررسی کرده‌اند کمتر به واکاوی روایت‌های مربوط به مناسبات و روابط دو قدرت مغول و خوارزمشاه پرداخته‌اند. آن‌ها غالباً به برخورد و درگیری این دو قدرت اشاره دارند ولی این اشارات تأمل کافی بر روایت‌ها نداشته به نقل آن‌ها بسنده کرده‌اند. نوشتار حاضر کوشش دارد ضمن نظم دادن به روایت‌های مربوط به مناسبات خوارزمشاهیان و مغولان به تحلیل و بررسی آن‌ها پردازد. در عین حال درصدد پاسخ‌گویی به این پرسش است که: سیر روابط مغولان و خوارزمشاهیان چگونه بود و چه پیامدهایی داشت؟



## آغاز روابط

مطالب منابع درباره چگونگی آغاز شدن روابط سلطان محمد خوارزمشاه و چنگیزخان آشفته و از نظر ترتیب زمانی رویدادها نامنظم است. اندیشه فتح چین سخت سلطان محمد را به خود مشغول نموده بود. او اخبار و آگاهی‌های مربوط به آن سرزمین را بوسیله کسانی که از چین و یا دور دست‌های ترکستان می‌آمدند بویژه بازرگانان به دست می‌آورد. (جوزجانی، ۱۳۴۳: ۱۰۲/۲) با توجه به قرائن می‌بایست در سال‌های بین ۶۱۰ تا ۶۱۱ هـ ق موضوع چین خوارزمشاه را به خود مشغول کرده باشد. (قفس اوغلی، ۱۳۶۷: ۲۸۳) سلطان محمد اطلاع یافت که چنگیزخان بخش‌هایی از چین را تصرف کرده است. بنابراین برای اطمینان یافتن از درستی این خبر و آگاه شدن از کمیت و کیفیت لشکر مغول و ساز و برگ و تجهیزات آنان یکی از معتمدان خویش به نام بهاءالدین رازی را به چین نزد چنگیزخان فرستاد (جوزجانی، ۱۳۴۳: ۱۰۲/۲). بنابر روایت جوزجانی چنگیزخان به هنگام بازگشت بهاءالدین رازی تحف و هدایای بسیار برای سلطان محمد فرستاد و پیامی دوستانه به این مضمون: «محمد خوارزمشاه را بگویند که من پادشاه آفتاب بر آمدنم و تو پادشاه آفتاب فرو شدن میان ما عهد و مودت و محبت و صلح مستحکم باشد و از طرفین تجار و کاروان‌ها بیایند و بروند و ظرایف و بضاعت که در ولایت من باشد بر تو آرند و آن بلاد تو همین حکم دارد» (جوزجانی، ۱۳۴۳: ۱۰۳/۲).

روایت جوزجانی از سفارت بهاء الدین رازی ابهاماتی دارد. نخست اینکه او زمان این مأموریت را به طور دقیق مشخص نمی‌کند. دوم بازگشت بهاء الدین نزد سلطان را به همراه کاروانی می‌داند که در اترار به قتل رسیدند. منابع اصلی دیگر اشاره‌ای به سفارت بهاء الدین رازی ندارند. قفس اوغلی با مقایسه گفته‌های بهاء الدین از مشاهداتش در چین و مباحث موجود در تاریخ سری مغولان به این نتیجه می‌رسد که در رفتن او به پکن تردیدی وجود ندارد. (قفس اوغلی، ۱۳۶۷: ۲۸۳) می‌توان سفارت بهاء الدین را آغاز ارتباط رسمی بین سلطان محمد و چنگیزخان به شمار آورد. پیام چنگیز به سلطان محمد نشان می‌دهد که او ضمن تمایل به برقراری رابطه دوستانه با سلطان علاقه فراوان به برقرار شدن رابطه تجاری بین قلمرو خویش و قلمرو خوارزمشاه دارد. از این پس میان چنگیزخان و سلطان محمد هیأت‌های سیاسی و تجاری رد و بدل شد.

هنگامی که سلطان محمد در سال ۶۱۴ از لشکرکشی ناموفق خود به بغداد به ماوراء النهر رسید فرستادگان چنگیزخان یعنی محمود خوارزمی، علی خواجه بخاری و یوسف کنکای اتراری را به حضور پذیرفت اینان کالاهایی به همراه داشته و حامل پیام چنگیزخان برای سلطان بودند. چنگیزخان در پیام خود ضمن اذعان به بزرگی



و قدرت خوارزمشاه، دوستی و حفظ صلح با او را برای خود واجب دانسته سلطان را فرزند عزیز خود می‌خواند. فتوحات خود را یادآور می‌شود و به سلطان می‌گوید «میدانی که ولایت من معدن لشکر و سیم و زر است و هرکرا این مملکت باشد از سایر ممالک بی‌نیاز شود اگر مصلحت دانی راه بر بازرگانان از هر دو جانب گشاده داریم تا منافع آن بعموم خلق عاید شود». (نسوی، ۱۳۸۸: ۴۹)

پیام چنگیزخان نکات مهمی را در خود دارد. نخست رابطه تجاری را برای عموم مردم سودمند می‌داند. دوم تا این زمان هنوز رابطه تجاری بین دو طرف برقرار نشده است. سوم اینکه ظاهراً راه‌های تجاری به سوی شرق از جانب خوارزمشاه مسدود شده است. این نکته پایانی مورد تأیید ابن اثیر نیز هست. هنگامی که قراختانیان برافتادند نایمان‌ها که به سرکردگی کوچلک بر شهرهایی نظیر کاشغر و بلاساغون چیره شده بودند به دشمنی با خوارزمشاه برخاستند و درصدد جنگ با خوارزمشاه برآمدند بدین سبب خوارزمشاه دستور داد راه‌ها را ببندند تا مایحتاج زندگی مانند پوشاک و غیره به ایشان نرسد (ابن اثیر، ۲۵۳۵: ۱۳۳/۲۶) بدیهی است این اقدام سلطان موجب ضرر و زیان بازرگانان قلمرو خودش می‌شد زیرا فعالیت بازرگانی‌شان دچار وقفه می‌شد.

سلطان محمود خوارزمی را به تنهایی به حضور پذیرفت و از او درباره فتوحات و توان نظامی چنگیزخان پرس و جو کرد و از او خواست که از این پس سلطان را در جریان مقاصد و نیت چنگیزخان قرار دهد. سلطان از محمود پرسید «اینکه چنگیزخان می‌گوید که ملک چین گرفتم و بر مملکت طوغاج مستولی شدم راست می‌گوید یا نی». محمود گفت هر آینه راست می‌گوید». (نسوی، ۱۳۸۸: ۵۰)

این پرسش سلطان تأمل برانگیز است آیا هنوز بهاء‌الدین رازی از جانب چنگیزخان به حضور سلطان برگشته بود؟ به نظر می‌رسد چنگیزخان پیش از برگرداندن بهاء‌الدین رازی، محمود خوارزمی را به دربار خوارزمشاه می‌فرستد این گونه روایت جوزجانی که می‌گوید بهاء‌الدین با کاروان چهارصد و پنجاه نفری برگشته درست است. سلطان پیام دوستانه چنگیزخان را پذیرفت و رابطه دوستانه بین دو طرف برقرار شد. نسوی بیان نمی‌کند که آیا کسانی هم از جانب سلطان به درگاه چنگیزخانه اعزام شدند یا خیر (همان‌جا).

روایت جوینی تا اندازه‌ای این کاستی را می‌پوشاند به روایت او در اواخر حکومت محمد خوارزمشاه سه تاجر به نام احمد خجندی و پسر امیرحسین و احمد بالحیح کالاهایی به قلمرو چنگیزخان بردند. چنگیزخان حضور این تاجر در قلمرو خود را به معنای برقرار شدن رابطه تجاری با خوارزمشاه در نظر گرفت و با وجود رفتار نامناسب یکی از این بازرگانان با آن‌ها مدارا نموده کالاهایشان را به قیمت بالا خرید به امید اینکه رابطه تجاری حفظ شود به هنگام



بازگشت این سه نفر به دستور چنگیزخان کاروانی متشکل از چهارصد و پنجاه بازرگان به منظور تجارت به قلمرو خوارزمشاه اعزام شدند در عین حال چنگیزخان به همراه کاروانیان پیامی هم با این مضمون برای سلطان فرستاد. «تجار آن طرف بجانب ما آمدند ایشان را بر آن منوال که استماع خواهد کرد بازگردانیدیم و ما نیز جمعی را در مصاحبت ایشان متوجه آن دیار گردانیدیم تا طرایف آن طرف را حاصل کنند و بعد ایوم مواد مشوشات خواطر سبب اصلاح ذات البین و وفاق جانبین منحسم و امداد فساد و عناد منصرم باشد» (جوینی، ۱۳۶۶: ۱/ ۴۱-۴۰) این همان کاروان سرنوشت‌سازی است که به اترار وارد شد. تجار این کاروان به همراه رسولان چنگیزخان در اترار به قتل رسیدند. این حادثه عجیب و شگفت‌انگیز در حالی اتفاق افتاد که رابطه دوستانه تجاری بین خوارزمشاه و چنگیزخان تازه آغاز شده بود و علاوه بر چنگیزخان که بسیار مشتاق برقراری این رابطه تجاری بود بازرگانان مسلمان هم تمایل داشتند که با سرزمین مغولان و چین داد و ستد داشته باشند.<sup>۱</sup> منابع علت این حادثه شوم را طمع ورزی غایرخان حاکم اترار و سلطان محمد در اموال فراوان این تجار می‌دانند.<sup>۲</sup>

حادثه اترار سلطان محمد را در نظر تجار و بازرگانان بی اعتبار کرد. او تجار هم مذهب خود را به مانند راهزنان غارت و قتل عام کرده حقوق ایشان را نادیده گرفته بود. تجار در مقابل او احساس ناامنی می‌کردند و او را حامی منافع خویش نمی‌دیدند زیرا کشتار تجار اعزامی چنگیزخان به معنای قطع داد و ستد بین قلمرو خوارزمشاه و قلمرو چنگیزخان بود. این موضوع تجار را از منافع داد و ستد با سرزمین مغولان و چین محروم می‌کرد. این در حالی بود که «چنگیزخان بزرگ‌ترین دشمن مسلمانان یعنی کوچلک را از میان بر می‌دارد و با در نظر گرفتن منافع ارباب تجارت و داد و ستد به عنوان حامی مسلمانان شهرت پیدا می‌کند» (قفس اوغلی، ۱۳۶۷: ۲۹۸).

در اواخر حکومت سلطان محمد با توجه به وسعت قلمرو او شرایط برای گسترش و رونق گرفتن تجارت فراهم شده بود. بویژه تجارت با سرزمین مغولان بسیار مورد توجه بازرگانان بود. جوینی در این باره می‌نویسد: «در اواخر عهد دولت او سکون و فراغت و امن و دعت بن‌هایت انجامیده بود و تمتع و ترفه بغایت کشیده و راه‌ها ایمن و فتنها ساکن شده چنانکه در منتهای مغرب و مبتدای مشرق اگر نفعی و سودی نشان دادندی بازرگانان روی بدان نهادندی و چون مغولان را مستقر خود هیچ شهر نبودست و تجار و آیندگان را پیش ایشان آمد و شدی نبود ملبوس و مفروش نزدیک ایشان غلانی تمام داشت و منافع بیع و شری با ایشان بنام بوده» (جوینی، ۱۳۶۶: ۱/ ۴۰-۳۹).

داد و ستد با مردم متمدن و یکجانشین همیشه برای مردم صحراگرد دارای اهمیت بود زیرا آن‌ها از این طریق می‌توانستند پاره‌ای از نیازهای خود بویژه در زمینه پوشاک و اشیاء گوناگون را برطرف نمایند. چنگیزخان همیشه به



بازرگانی و بازرگانان اهمیت می داد و از هنگام به قدرت رسیدنش بازرگانان مسیحی، بودایی و مسلمان در قلمرو وی نه تنها به فعالیت اقتصادی مشغول بودند بلکه درباره سرزمین‌های دیگر اطلاعاتی ارزشمند در اختیار خان قرار می دادند و فکر و نگاه او را خان نسبت به سرزمین‌های دیگر روشن می کردند. بازرگانان چنان در نظر چنگیزخان محترم بودند که گهگاه در نزد او سمت مشاور و سفیر پیدا می کردند (بیانی، ۱۳۶۷: ۶۴/۱-۶۳).

وحدت و امنیتی که چنگیزخان در قلمرو خویش فراهم آورده بود موجب رونق گرفتن فعالیت‌های تجاری در آن منطقه شد به این ترتیب او منافع بازرگانان را تأمین می کرد. هنگامی که چنگیزخان دیگر قبایل را مطیع قدرت و فرمان خود نمود توجه و علاقه خود به تجارت را بروز داده و لازمه تجارت یعنی برقراری امنیت در راه‌ها را مورد توجه قرار داد و «محافظان که قراقچیان گویند بر سر راه‌ها نشاندند بود و یاسا داده که هر کس از بازرگانان که آنجا رسند ایشان را بسلامت بگذرانند و از متاع‌ها چیزی که لایق خان باشد با صاحب آن بنزدیک او فرستند» (جوینی، ۱۳۶۶: ۴۰/۱).

چنگیزخان به دلیل روابطی که با بازرگانان برقرار کرده بود متوجه شد که داشتن ارتباط تجاری با قلمرو خوارزمشاه می تواند برای مغولان منفعی داشته باشد به همین دلیل «تمام سعی او در ابتدای امر باز کردن راه تجاری قدیم بین ایران و چین بوده و برانداختن اقوام اویغور و قراختای و نایمان و تاتار را که مانع رفت و آمد کاروان‌ها و موجب ناامنی راه‌ها شده بودند به همین نیت اقدام کرده و وقتی که با ممالک خوارزم شاه می سرحد شده نسبت به سلطان محمد شرایط ادب و احترام را رعایت نموده» (اقبال، ۱۳۸۷: ۸۶).

گسترش فعالیت‌های بازرگانی هم برای مغولان و هم برای بازرگانان مفید بود زیرا از یک سو نیازهای مغولان را تأمین می کرد و از سوی دیگر درآمدهای خوبی نصیب بازرگانان می نمود. بین منافع مغولان و بازرگانان که غالباً غیر مغول هم بودند هماهنگی بوجود آمده بود. کوشش چنگیزخان برای برقرار کردن مناسبات تجاری با حکومت خوارزمشاهیان برای بازرگانان مسلمان بسیار سودمند بود. «این مناسبات باعث محافظت از منافع تجار مسلمان و گشوده شدن بازارهای وسیع داد و ستد و افزایش مبادلات تجارتی در امپراتوری مغول می گردید» (قفس اوغلی، ۱۳۶۷: ۲۸۶).

مغولان احترام خاصی برای مسلمانان قائل بودند. (جوینی، ۱۳۶۶: ۴۰/۱) این احترام به همراه نگاه دوستانه چنگیزخان نسبت به بازرگانان و بازرگانی و کوشش‌هایش در جهت رونق دادن به فعالیت‌های تجاری از چین تا قلمرو خوارزمشاه موجب می شد که تجار ساکن در قلمرو خوارزمشاه ظهور چنگیزخان را فرصت مناسبی جهت



رسیدن به منافع دلخواه خویش دانسته، نگاه مثبتی به این حکومت تازه تأسیس داشته باشند بویژه که عملکرد سلطان محمد برخلاف چنگیزخان مورد رضایت بازرگانان نبود. سلطان محمد مشوق بازرگانی و به طور جدی حامی منافع بازرگانان نبود. میان گرایش‌های سیاسی سلطان محمد و منافع مورد نظر وی و منافع بازرگانان قلمرو دولت وی مطابقت و هماهنگی وجود نداشت (بارتولد، ۱۳۶۶: ۸۲۳/۲).

به نظر می‌رسد سلطان محمد تمایل نداشت با سرزمین‌های زیر سلطه مغولان رابطه تجاری برقرار کند زیرا احساس می‌کرد رسیدن کالاها و مواد مورد نیاز مغولان به دست ایشان توسط بازرگانان موجب قدرت گرفتن این رقیب خواهد شد. این دیدگاه سلطان در تضاد با منافع بازرگانان قلمروش بود که می‌توانستند در بازار جدید قلمرو چنگیزخان منافع خوبی به دست آورند. اصلی‌ترین خواسته چنگیزخان از سلطان برقرار شدن رابطه تجاری بین دو حکومت بود. این موضوع مورد پسند بازرگانان قلمرو خوارزمشاه بود. اگر منافع بازرگانان برای سلطان اهمیت داشت این خواسته چنگیزخان را می‌پذیرفت. اقدام او در اترار نشان داد که به بازرگانان قلمرو خود و منافع ایشان اهمیتی نمی‌دهد. بعید نیست آن گروه سه نفری بازرگانان نیز که پیش از حادثه اترار به قلمرو چنگیزخان رفتند فقط به منظور کسب اطلاعات برای سلطان به آنجا رفته باشند. در آستانه تهاجم مغولان به قلمرو خوارزمشاه برای بازرگانان این تصور ایجاد شده بود که چنگیزخان برخلاف سلطان محمد حامی منافع ایشان و گسترش دهنده فعالیت‌های بازرگانی است. در عین حال برای مسلمانان هم احترام قائل است. برای سلطان محمد خوارزمشاه کشورگشایی در درجه اول اهمیت قرار داشت. او به تأمین منافع طبقات مختلف مردم توجهی نداشت با اینکه در قلمرو او راه‌های تجاری وسیع و بازرگانان فراوان وجود داشت از وی فرمانی دایر بر قائل شدن کوچک‌ترین اهمیتی نسبت به بازرگانی و بازرگانان در دست نیست (قفس اوغلی، ۱۳۶۷: ۲۸۶).

دقیقاً مشخص نیست که سلطان محمد پس از حادثه اترار دست به چه اقداماتی زده است. ابن اثیر معتقد است که سلطان پس از آنکه امر به کشتن تجار داد کالاهای ایشان را میان بازرگانان بخارا و سمرقند تقسیم کرد و بهای آن کالاها را از ایشان گرفت و جاسوسانی به قلمرو چنگیزخان فرستاد اخباری که جاسوسان از تعداد مغولان و جنگاوری ایشان آوردند موجب پشیمانی سلطان از کشتن تجار شد (ابن‌الاثیر، ۲۵۳۵: ۱۳۴/۲۶-۱۳۳). جوینی معتقد است سلطان پس از این حادثه مدتی را در بخارا و سمرقند به عیاشی سپری کرده سپس تصمیم گرفت به کوچک حمله کند (جوینی، ۱۳۶۶: ۶۳/۲).

حادثه اترار شآن و منزلت سلطان را از بین برده او را تا حد یک دزد در نظر چنگیزخان پایین آورده بود از این پس چنگیزخان سلطان محمد را محمد اغری یعنی محمد دزد می‌نامید و «او بسیار می‌گفت که خوارزمشاه پادشاه نبود. دزد بود اگر او پادشاه بودی رسولان و بازرگانان مرا نه کشتی که به اترار آمده بودند که پادشاهان رسولان و بازرگانان را نکشند» (جوزجانی، ۱۳۴۳: ۱۲۴/۲). چنگیزخان با از میان برداشتن کوچلک و توق تغان و رفع خطر این دو از خود و تصرف بخش‌هایی از ترکستان و شهرهایی نظیر کاشغر و بلاساغون خود را برای حمله به قلمرو خوارزمشاه آماده کرد. سفرایی نزد خوارزمشاه فرستاد تا به او اطلاع دهند که خان به انتقام کشتار تجار در اترار قصد حمله به قلمرو وی را دارد (جوینی، ۱۳۶۶: ۴۲/۱؛ رشیدالدین، ۱۳۶۲: ۳۴۴/۱).

ابن اثیر ذکر می‌کند که سفرای چنگیزخان پیام تهدیدآمیز او را به سلطان رساندند سلطان دستور داد فرستاده چنگیزخان را بکشند و ریش همراهان او را نیز بتراشند. علاوه بر آن سلطان سخت چنگیزخان را تهدید کرد (ابن-الاثیر، ۲۵۳۵: ۱۳۶/۲۶). روایت نسوی خوشیتن‌داری بیشتری را به چنگیزخان نسبت می‌دهد بنابر روایت او چنگیزخان پس از حادثه اترار رسولانی نزد خوارزمشاه فرستاد و در پیام خود از بد عهدی سلطان در نادیده گرفتن امنیت تجار گله کرد و اعلام کرد که اگر غایرخان خودسرانه تجار را کشته است او را به خان تحویل دهند تا مجازات شود و خون مردم ریخته نشود والا جنگی مهیب آغاز خواهد شد. سلطان نمی‌توانست غایرخان را تحویل دهد زیرا لشکریان و امراء بزرگ از خویشان وی بودند سلطان احساس کرد که اگر جواب چنگیزخان را به نرمی و لطف دهد طمع او افزایش می‌یابد بنابراین رسولان وی را به قتل آورد (نسوی، ۱۳۸۸: ۵۲).

رفتار سلطان محمد در واقعه اترار و برخوردش با سفرای چنگیز پس از این حادثه در نگاه اول عجیب، تأمل برانگیز و غیرعادی به نظر می‌رسد. اما با دقت در تمامی رویدادهای دوران حکومت او و حتی حوادث پس از مرگش این اندیشه قوت می‌گیرد که حکومت خوارزمشاه فاقد منطق درست سیاسی بود. اعمال نادرست و تصمیم‌گیری‌های غلط سلطان محمد در تمام مدت سلطنتش کم نیست در روابط و برخوردهای سیاسی سلطان محمد با حکام و فرمانروایان دیگر غالباً نوعی گستاخی، درشت‌گویی و خود بزرگ‌بینی به چشم می‌آید. اخلاق و منش خشن و به دور از فرهنگ و مدنیت امراء قبایلی لشکر خوارزمشاه کاملاً بر رفتار سیاسی این حکومت سایه انداخته بود. گویی تندخویی، خشونت، گستاخی و ایجاد جنگ و درگیری در نزد بزرگان و صاحبان قدرت حکومت خوارزمشاه به ارزش و نشانه قدرت تبدیل شده بود. نرمش و درایت سیاسی نزد اینان معنایی نداشت.







خوارزمشاهیان هنوز به یک حکومت به معنای متعارف آن که منافع طبقات خاصی از جامعه را حمایت می‌کند، تشکیلات اداری منظم دارد، برنامه‌ها و روش‌های مالی مفید برای خود و قلمرو زیر سلطه‌اش دارد. از مشاوران و دولت‌مردان کاردان، خیرخواه و خیره استفاده می‌کند و می‌کوشد اعتماد نسبی مناطق زیر سلطه را به دست آورد تبدیل نشده بود. آن‌ها همچنان به صورت یک دستگاه نظامی قبایلی با پایین‌ترین سطح فرهنگی باقی مانده بودند که جز به فتوحات و کسب غنایم و تأمین منافع امراء و رؤسای قبایلی سپاه و رفع حرص و آز جنگجویان به چیز دیگری نمی‌اندیشیدند. رویدادی مهم در روابط سلطان محمد و مغولان که منابع زمان دقیق و یکسانی برای آن ذکر نمی‌کنند برخورد سلطان محمد با سپاهیان جوجی است.

برخی پژوهشگران این برخورد را نخستین تماس سلطان محمد و مغولان می‌دانند و سال ۶۱۲ هـ. ق را زمان این حادثه در دشت قرقیز در نظر گرفته‌اند و معتقدند پس از این حادثه سلطان، بهاء‌الدین رازی را به چین و به حضور چنگیزخان فرستاد.<sup>۳</sup>

بارتولد معتقد است محمد خوارزمشاه غالباً از جند به سوی شمال علیه قپچاقیان که در دشت‌های قرقیزستان زندگی می‌کردند لشکر می‌کشیده در ضمن یکی از آن لشکرکشی‌ها برحسب تصادف با لشکر مغول که در تعقیب مرگیت-ها به آنجا رسیده بودند درگیر شد وی زمان این حادثه را تابستان سال ۶۱۳ هـ. ق در نظر می‌گیرد (بارتولد، ۱۳۶۶: ۷۷۲/۲-۷۶۹) قفس اوغلی معتقد است برخورد سلطان با مغولان در سال ۶۱۵ صورت گرفته و به دنبال آن حادثه اترار اتفاق افتاده است (قفس اوغلی، ۱۳۶۷: ۲۹۳). روایت منابع اصلی از این رویداد متفاوت است. جوزجانی می‌نویسد سلطان در سال ۶۱۵ در تعقیب قدرخان تا قعر ترکستان رفت و بر آن‌ها پیروز شد و با سپاهیان جوجی که در تعقیب تاتاران به آنجا رسیده بودند درگیر شد. جوزجانی ابتدا این ماجرا را توصیف می‌کند سپس سفارت بهاء‌الدین رازی و بعد از آن حادثه اترار (جوزجانی، ۱۳۴۲: ۳۰۹/۱).

به روایت جوینی، سلطان در سال ۶۱۵ زمانی که مصمم به جنگ با کوچلک بود شنید که توق تغان از لشکر مغول به جانب قراقم که موضع اقامت قنقلیان بود رسیده و شنید که چنگیز هم در عقب ایشان است پس سلطان نیز به جند رفت که به نبرد با آن‌ها بپردازد. سلطان زمانی به منطقه رسید که مغولان بر دشمن پیروز شده و رفته بودند سلطان به تعقیب مغولان پرداخت مغولان تمایلی به درگیری نداشتند اما سلطان به نبرد با آن‌ها اصرار داشت. نبرد بین دو طرف بی‌نتیجه پایان گرفت (جوینی، ۱۳۶۶: ۶۴/۲-۶۳).



نسوی می‌نویسد هنگامی که چنگیزخان فهمید کشلوخان (کوچلک) بر کاشغر و بلاساغون استیلا یافته است جوجی را به جنگ او فرستاد سلطان نیز در آن هنگام قصد کوچلک را کرده بود که خبر یافت جوجی کوچلک را شکست داده و غنایم فراوان به دست آورده است سلطان به مقابله با جوجی رفت مغولان تمایل به درگیری نداشتند ولی سلطان اصرار به نبرد داشت و جنگی بی‌فرجام بین دو طرف درگرفت نسوی این حادثه را متعلق به سال ۶۱۳ می‌داند (نسوی، ۱۳۸۸: ۱۸-۱۶).

روایت ابن اثیر از این رویداد تا حدی متفاوت است او می‌نویسد خوارزمشاه پس از آنکه فرستاده چنگیزخان را به قتل رساند به سرزمین مغولان رفت و زنان و کودکان آن‌ها را به اسارت گرفت و اموالشان را غارت کرد سبب غیبت مغولان از خانه‌هایشان این بود که به جنگ کوچلک رفته بودند. آن‌ها کوچلک را شکست داده برگشتند و توانستند پیش از آنکه خوارزمشاه از خانه‌های ایشان خارج شود خود را به او برسانند. بین دو سپاه سه روز جنگ درگرفت نهایتاً هم بدون نتیجه از هم جدا شدند (ابن‌الاثیر، ۲۵۳۵: ۱۳۸/۲۶-۱۳۷). این رویداد که نخستین رویارویی نظامی مغولان و خوارزمشاهیان است پیامدی بسیار مهم داشت. در پایان این درگیری سلطان محمد به شدت مرعوب مغولان شد و حتی از رفتار خود نسبت به تجار و فرستادگان چنگیزخان پشیمان شده روحیه و اعتماد به نفس خود را چنان از دست داد که از تصمیم‌گیری درست در امور ناتوان شد. به شهرهای ماوراءالنهر اعلام کرد خود را آماده تهاجم مغولان کند. جوینی و جوزجانی این رویداد را متعلق به سال ۶۱۵ هـ. ق می‌دانند. نسوی زمان این حادثه را سال ۶۱۲ هـ. ق و به هنگام برافتادن کوچلک می‌داند چون کوچلک تا چند سال بعد از سال ۶۱۲ همچنان صاحب قدرت بود پس زمان مورد نظر نسوی درست نیست ابن اثیر هم این حادثه را بعد از کشته شدن سفرای چنگیز یعنی سال‌های ۶۱۵ و ۶۱۶ در نظر گرفته است.<sup>۴</sup>

برخورد سلطان با سپاهیان مغول تصادفی نبوده است. روایات جوینی، رشید الدین و نسوی به خوبی نشان می‌دهد که سلطان وقتی مطلع می‌شود مغولان به سرزمین‌های نزدیک به قلمرو او رسیده‌اند مصمم می‌شود به جنگ آن‌ها برود. همه منابع می‌گویند که مغولان از درگیر شدن با سلطان پرهیز می‌کردند ولی سلطان اصرار به جنگ با آن‌ها داشت. این مطلب دلیلی است بر این که سلطان به نیت نبرد با آن‌ها و قدرت‌نمایی لشکرکشی کرده بود. این رویداد پس از حادثه اترار رخ داده است. اقدام به یک تهاجم نظامی علیه مغولان به منظور قدرت‌نمایی و ترساندن ایشان در ادامه رفتارهای خشن سلطان با تجار و فرستادگان چنگیزخان با توجه به منش و تفکر او منطقی به نظر می‌آید. این برخورد نظامی موجب وحشت فراوان سلطان از مغولان شده بود. اگر این حادثه پیش از واقعه اترار بود با توجه به



ترسی که بر سلطان غلبه یافته بود وی به خود جرأت نمی‌داد که تجار و سفرای چنگیزخان را بکشد. گذشته از این منابع اشاره دارند که سلطان پس از این درگیری خود را آماده تهاجم مغولان کرد. پس این حادثه باید کمی پیش از آغاز تهاجم مغولان بوده باشد. تعیین این جایگاه زمانی برای برخورد جوجی با سلطان محمد بیانگر آن است که آغازگر تهاجمات نظامی نیز سلطان محمد بود نه چنگیزخان.

### تهاجم چنگیزخان به قلمرو خوارزمشاه و واکنش سلطان محمد

سلطان محمد با اقدامات خود غرور و اقتدار چنگیزخان را نادیده گرفته، خان را در آستانه تحقیر قرار داده آتش انتقام را در وجودش شعله ور کرده بود. رشیدالدین فضل‌الله، دلایل لشکرکشی چنگیزخان به قلمرو خوارزمشاه را چنین برمی‌شمرد. از بین رفتن پادشاهانی که بین چنگیزخان و خوارزمشاه حائل بودند. کشته شدن بازرگانان و سفرای چنگیزخان و اصرار سلطان برای جنگ با لشکریان جوجی هنگامی که مغولان کوچک را از بین بردند سلطان متصرفات او را تصاحب کرد. مجموع این اقدامات موجب عداوت، کینه و کدورت شد و چنگیزخان مصمم به انتقام گرفتن شد (رشیدالدین، ۱۳۶۲: ۳۴۶/۱).

چنگیزخان پس از برانداختن کوچک و توق تعان به سوی سرزمین خوارزمشاه حرکت کرد. در قیالیغ ارسلان خان در بیش بالیغ ایدی قوت و از المالیغ سقناق تکین به خدمت چنگیزخان درآمدند (جوینی، ۱۳۶۶: ۴۳/۱). هنگامی که سلطان فهمید چنگیزخان قصد قلمرواش را کرده درباره چگونگی مقابله با او به شور نشست. گروهی می‌گفتند حفظ ماوراءالنهر ممکن نیست باید برای حفظ عراق و خراسان کوشش شود و تمام لشکرها را در کرانه جیحون جمع نموده اجازه ندهند مغولان از رود عبور کنند. گروهی نیز می‌گفتند باید به غزنین رفت و آنجا به دفاع برخاست و چنانچه پیروزی به دست نیامد سلطان به هند رود. سلطان محمد این نظر را بیشتر پسندید. جلال‌الدین خوارزمشاه با این نظرها مخالف بود و می‌گفت باید سپاهیان را یکی کرد و به سرحد رفت و در آنجا به مقابله با مغولان پرداخت سلطان محمد نظر جلال‌الدین را نپذیرفت (جوینی، ۱۳۶۶: ۶۷/۲-۶۶).

سرانجام سلطان محمد برای مقابله با تهاجم مغولان دستور داد خراج و رسوم دو سال را پیشاپیش از مردم بگیرند و به ولایات اعلام شد مردان جنگی به جانب اردوگاه سلطان بفرستند اما چون خود برای مقاومت نماند. آمدن این افراد هم سودی نداد (نسوی، ۱۳۸۸: ۵۳). سلطان برای دفاع از ماوراءالنهر دستور داد به هر شهر به اندازه کافی سپاهی داده شود تا آن‌ها در کنار مردم و قوای هر شهر به دفاع مشغول شوند. مورخان و پژوهشگران معتقدند سلطان محمد با این اشتباه بزرگ شرایط را برای پیروزی آسان‌تر مغولان فراهم کرد. «اگر با تاتار با تمامت لشکرهای خود



پیش از تفرقه مقابل شدی بیخ وجود ایشان از روی زمین برمی‌کند» (همان: ۵۴). قفس اوغلی این تصمیم سلطان را دهشتناک می‌داند زیرا به سپاه مغول امکان داد لشکریان خوارزمشاه را تک تک مغلوب ساخته از میان ببرد (قفس اوغلی، ۱۳۶۷: ۳۰۹-۳۰۸).

سلطان محمد سیاستمدار و کشوردار شایسته‌ای نبود اما به عنوان یک مرد نظامی در لشکرکشی‌های متعددی شرکت داشت و در تصمیم‌گیرهای نظامی بی‌تجربه نبود. برای این تصمیم سلطان که شهرها با قوای خویش و پادگان تقویت شده از خود دفاع کنند می‌توان دلایل زیر را در نظر گرفت. این گونه تأمین سلاح و غذای مدافعین امکان‌پذیرتر بود. تأمین آب و آذوقه یک سپاه واحد بزرگ با توجه به پراکندگی شهرهای ماوراءالنهر دشوار بود. از نیروی مردم برای دفاع از شهر و مقابله با مغولان استفاده می‌شد. در میان مردم شهرهای ماوراءالنهر خیلی‌ها بودند که از سلطان محمد رضایت نداشته حاضر به یاری دادن او نبودند. اما این گونه ناچار به دفاع از شهر خود می‌شدند. محاصره شدن شهرها باعث فرسوده شدن سپاه مغول می‌شد. نبودن سپاه متمرکز خوارزمشاه موجب پراکنده شدن مغولان پشت دیوار شهرها می‌شد. خوارزمشاه به بخش بزرگی از سپاهیان خود که از نظر قومی به مغولان نزدیک بودند اعتماد نداشت. احتمال پیوستن آن‌ها به مغولان در میدان جنگ وجود داشت. اختلاف میان خوارزمشاه و سرداران سپاه که بیشترشان وابسته به ترکان خاتون بوده و حاضر نبودند به سلطان خدمت کنند کار فرماندهی سپاه را دچار مشکل می‌کرد.

چنگیز خان در سال ۶۱۶ با حمله به اترار و محاصره آن تهاجم به قلمرو خوارزم شاه را آغاز کرد. چنگیز خان خود به سوی بخارا رفت و دسته‌های سپاهیان شهرهایی نظیر جند و خجند و فناکت را مورد حمله قرار دادند. شهرهای ماوراءالنهر یکی پس از دیگری توسط مغولان فتح شدند و خود چنگیز خان بخارا و سمرقند را تصرف کرد.

در سقوط بخارا و سمرقند نکته قابل تأمل خیانت سپاهیان خوارزمشاه است. وقتی بخارا محاصره شد لشکریان خوارزم که مأمور نگه‌داری شهر بودند گریختند (ابن الاثیر، ۲۵۳۵: ۱۴۰/۲۶). با محاصره شدن سمرقند، سپاهیان آنجا بواسطه ترک بودن و نزدیکی نژادی با مغولان از آن‌ها امان خواسته به آن‌ها پیوستند. (همان: ۱۴۶).

سقوط بخارا و سمرقند ناامیدی سلطان محمد را که در بلخ مستقر شده بود برای مقابله با مغولان به شدت افزایش داد. تصمیم او برای رفتن به نیشابور موجب پراکندگی سپاهیان شد که همراهش بودند. چنگیز که از آشفتگی و پریشانی احوال سلطان مطلع شد دو تن از سرداران خود به نام جبه و سوبدای را با سپاهی مأمور تعقیب نمودن سلطان کرد.



چرا چنگیزخان این تصمیم را گرفت؟ بر اساس گزارش جوزجانی چون خبر تصرف شدن سمرقند بوسیله مغولان به سلطان رسید بیشتر سپاهیان که همراه سلطان بودند از تاتاران و خطاییان بودند و سپاهیان و افرادی که مورد اعتماد سلطان بودند بیشتر در ماوراءالنهر باقی مانده بودند. جماعتی که با سلطان بودند تصمیم گرفتند او را گرفته به چنگیز تحویل دهند بنابراین به سرپرده سلطان حمله کردند. سلطان که از توطئه آگاه شده بود سرپرده را ترک گفته بود. توطئه‌گران لشکرگاه را به هم زدند و سلطان منهزم به طرف نیشابور رفت. چنگیز چون از تفرقه لشکر خوارزمشاه مطلع شد جبهه و سوبدای را به تعقیب سلطان فرستاد (جوزجانی، ۱۳۴۲: ۳۱۳/۱-۳۱۲). سوء قصد کنندگان به سلطان که موفق نشده بودند نزد چنگیزخان رفتند (میر خواند، ۱۳۸۰: ۳۳۴۵/۴). جوینی معتقد است چنگیزخان چون فهمید سلطان با ترس و وحشت از جیحون گذشته است و مردان و یاران بسیاری هم با او نمانده است «گفت پیش از آنک برو جمعیتی گرد آید و از اطراف اشراف بدو پیوندند و مدد او دهند کار او باید ساخت و دل از او برداخت و از سروران امرایمه و سبتای را گزین کرد تا بر عقب او بروند» (جوینی، ۱۳۶۶: ۷۴/۱) چنگیزخان از تعقیب نمودن سلطان دو هدف داشت یک به دست آوردن و انتقام گرفتن از او دیگری اینکه به او فرصت و مهلت ندهد که سپاهی فراهم آورده برای جنگ با مغولان آماده شود. وقتی سلطان گریزان و فراری شود سپاهیان نیز پراکنده، ناامید و بی‌هدف می‌شوند.

اقدام سپاهیان جهت دستگیر کردن و یا به قتل رساندن سلطان پریشانی احوال و وحشت او را چنان افزایش داده بود که وی با رفتار و گفتار خود هراس را در دل مردم افزایش می‌داد (جوینی، ۱۳۶۶: ۶۸/۲). از هنگام درگیر شدن با جوجی جریان حوادث به گونه‌ای بود که روح و فکر و توان تصمیم‌گیری سلطان را بسیار ضعیف کرده بود. او روحیه، انگیزه و اعتماد به نفس لازم جهت مقابله با مغولان را از دست داده بود و مدام سخنان ناامید کننده و یأس-آور بر زبان می‌آورد (همان: ۶۶). ترس، وهم و خیال بر ذهن سلطان غلبه یافته بود. توسل او به تفل، رؤیا و سخنان منجمان نیز این ترس را افزایش داده بود. این مسائل اندیشه تقدیرگرایی، بی‌عملی و تسلیم بودن در برابر حوادث را در او تقویت نموده بود.<sup>۶</sup> سلطان محمد از بلخ به نیشابور آمد و چون شنید سپاه مغول در تعقیب او از جیحون گذشته است. گریزان نیشابور را هم ترک نموده مدتی در مناطق مختلف در حالی که مغولان در تعقیبش بودند متواری بود تا اینکه سرانجام در جزیره آبسکون به صورتی رقت بار از دنیا رفت.<sup>۷</sup>

## بحران مشروعیت حکومت سلطان محمد خوارزمشاه

حکومت سلطان محمد با وجود قدرت نظامی و قلمرو وسیع از درون ضعیف و متزلزل بود. تهاجم چنگیزخان این ضعف و ناتوانی را به خوبی آشکار کرد. بحران مشروعیت بزرگ‌ترین مشکل و اصلی‌ترین عامل در ماندگی سلطان محمد خوارزمشاه بود. حکومت سلطان محمد در میان بسیاری از امراء نظامی، رؤسای قبایلی، شخصیت‌های متنفذ مذهبی، خاندان‌های بزرگ، دیوانیان و حتی طبقات و گروه‌های اجتماعی جایگاه، اعتبار، محبوبیت و مقبولیت نداشت.

سلطان در طی سال‌های فرمانروایی با اعمال نادرست پایه‌های نگه دارنده سلطنت خود را تضعیف نموده هر زمان عده‌ای را به ناراضیان سلطنت خود افزوده بود. نیروی نظامی اصلی‌ترین تکیه‌گاه و ابزار تسلط و قدرت‌نمایی سلطان بود اما تهاجم چنگیزخان نشان داد که سلطان محمد از مشروعیت لازم نزد سپاهیان برخوردار نیست.

میان سلطان و بسیاری از امراء و بزرگان سپاه کدورت، اختلاف، بدبینی و حتی خصومت وجود داشت علت این مسأله آن بود که این امراء و بزرگان از طرفداران، وابستگان و هم‌قبیله‌ای‌های ترکان خاتون مادر سلطان بودند و چون میان سلطان و مادرش اختلاف شدید بروز کرده بود این امراء به هواخواهی از ترکان خاتون به نافرمانی و حتی توطئه علیه سلطان مشغول می‌شدند. اختلاف بین سلطان و سرکردگان نظامی اش به حدی بود که حتی چنگیزخان هم از آن اطلاع داشت. داستان بدرالدین عمید و تلاش او برای ایجاد بدبینی میان سلطان و امراء سپاه نه تنها بحران مشروعیت سلطان در سپاه را بیان می‌کند. نشانگر دشمنی افرادی از طبقات یا نفوذ اداری با سلطان است.<sup>۸</sup>

دفاع نکردن سپاهیان خوارزمشاه از شهرهایی نظیر سمرقند و بخارا، اقدام عده‌ای از آنان برای کشتن سلطان و یا پیوستن «هفت هزار سوار از ختانیان و خالوزادگان سلطان به مغولان» (نسوی، ۱۳۸۸: ۶۴) نشان می‌دهد که سلطان از مشروعیت لازم نزد سپاهیان بی‌بهره بود. به دلیل پاره‌ای اقدامات سلطان در زمینه مذهب، مشروعیت حکومت او در دید بخش‌هایی از طبقات مذهبی و توده‌های مردم کاهش یافته بود. سلطان محمد در سال ۶۱۴ هـ. ق به دلیل اختلافاتی که با خلیفه الناصر داشت به سوی بغداد لشکرکشی کرد. او از ائمه دین فتوا گرفت که آل‌عباس غاصب‌اند و امامت حق الناصر نیست و سلطان که روزگار بر جهاد صرف کرده است مجاز به دفع و برداشتن خلیفه است. سلطان اعلام کرد خلافت حق سادات حسینی است و علاء الملک از سادات ترمذرا نامزد مقام خلافت نمود. به فرمان سلطان نام خلیفه را از خطبه انداختند. سلطان حتی وساطت شیخ شهاب الدین سهروردی را پذیرفت و به سوی بغداد حرکت نمود ولی به دلیل برف و سرما و از دست دادن عده‌ای از سربازان خویش مجبور به





بازگشت شد.<sup>۹</sup> به قول جوینی: «قصدها خاندان عباسی بر سلطان مبارک نیامد» (جوینی، ۱۳۶۶: ۷۶/۲) این اقدام سلطان موجب رنجش مردم و گروه‌های مذهبی شده اعتبار و حیثیت او را پایین آورد. جوینی اقدام سلطان علیه خلیفه و گرفتار شدنش در برف و سرما را آغاز بر باد رفتن بخت و اقبال وی به شمار می‌آورد. «و این چشم زخمی بود بر چهره اقبال و خدشه بر صفحات احوال او و از آن وقت باز دواعی ادبار تجاوب نمود و قوافل حرمان و خذلان تناوب کرد» (همان: ۶۱).

اشتباه مذهبی سلطان فقط دشمنی با خلیفه نبود او پیش از حرکت به بغداد به مخالفت و دشمنی با خاندان‌های مذهبی بخارا و سمرقند اقدام کرده بود. برهان الدین محمد بن احمد را که صدر جهان و خطیب بخارا و رئیس حنفیان آن شهر بود را به خوارزم تبعید نمود جلال الدین و پسرش شمس الدین و برادرش اوحید الدین را که شیخ الاسلامان سمرقند بودند به جهت پیشگیری از قیام و مخالفتشان به نسا تبعید کرد (نسوی، ۱۳۸۸، ۳۷-۳۶). سلطان محمد قصد داشت دست طبقه روحانیون را در شهرها و ایالات از سیاست و حکومت کوتاه کند و ریاست مذهبی خلفا را از بین ببرد این سیاست حکومت وی را از نیروی معنوی لازم تهی گردانید (بیانی، ۱۳۶۷: ۸۴/۱). چون حکومت خوارزمشاه یک حکومت نظامی متکی به سپاهیان بود بنابراین جایگاه، منافع و اهمیت عناصر نظامی بر عناصر کشوری، اداری و غیر نظامی ارجحیت داشت و اهمیت دستگاه اداری کاملاً سلب گردیده بود (بارتولد، ۲: ۷۸۵/۱۳۶۶). به دلیل بی‌توجهی و اهمیت ندادن سلطان به تشکیلات اداری و دیوانی این نهاد وضعیت مناسبی نداشت. عمدتاً افراد بی‌کفایت، طماع و منفعت‌جو امور دیوانی را به دست گرفته بودند با این اوضاع و احوال سلطنت محمد خوارزمشاه برای دیوانیان با تجربه و کارآمد مقبول نبود. سلطان محمد در نظر مردم شهرهایی که بوسیله حکومت توسعه طلب خوارزمشاه فتح شده بودند نیز مشروعیت و حقانیتی نداشت. زیرا رفتار خوارزمشاه با این مردم بسیار خشن و بیرحمانه بود. نارضایتی مردم از حکومت خوارزمشاه پیامد این رفتار بود.

برای نمونه حکومت خوارزمشاه آن چنان بر مردم بخارا و سمرقند ستم کرد که این مردم ترجیح می‌دادند زیر سلطه قراختائیان غیر مسلمان باشند تا سلطان محمد مسلمان (اقبال، ۱۳۸۷: ۱۱۱). بنابراین مردم مناطق مفتوحه نیز نمی‌توانستند تکیه‌گاه سلطان باشند. امرا و حکامی نیز که از خوارزمشاه شکست می‌خوردند مورد دلجویی و مدارا قرار نمی‌گرفتند آن‌ها یا کشته می‌شدند یا در خوارزم به زندان می‌افتادند مسلماً بازماندگان، وابستگان و مردم علاقه‌مند به این امرا هیچ‌گاه نمی‌توانستند برای حکومت خوارزمشاه مشروعیت و حقانیت قائل شوند و به حمایت از آن پردازند. سلطان محمد فقط به توسعه ارضی و افزودن بر متصرفات خویش می‌اندیشید. به اینکه در شهرها و



ولایات چه می‌گذرد توجهی نداشت. مردم این شهرها فقط باید باج و خراج و مالیات‌ها را می‌پرداختند و از سربازان بی‌رحم خوارزمشاه اطاعت می‌کردند. قدرت حکومت خوارزمشاه در خراسان بزرگ و مناطق داخلی ایران هنوز به طور کامل استقرار نیافته بود. آن‌ها هنوز نتوانسته بودند در داخل ایران همه ایالات را تحت تسلط درآورند و اعتماد ایرانیان را نسبت به خود جلب کنند آنان خوارزمشاهیان را به چشم بیگانه غاصب می‌نگریستند که به زور خود را بر ملک و ملت تحمیل کرده‌اند (بیانی، ۱: ۶۸/۱۳۶۷).

ترکان بی‌رحم خوارزمشاهی مورد قبول حکام ایرانی نبودند. حتی بعد از مرگ سلطان محمد حکام و بزرگان شهرهایی مانند کرمان و اصفهان حاضر نبودند ریاست و حاکمیت فرزندان سلطان یعنی رکن الدین و غیاث الدین را بپذیرند (میرخواند، ۴: ۳۳۵۳/۱۳۸۰-۳۳۵۰).

بحران مشروعیت حکومت سلطان محمد به خوبی در احوال و احوال خوارزم به هنگام تهاجم چنگیزخان مشاهده می‌گردد. زمانی که چنگیزخان ماوراءالنهر را تصرف کرده و به دشمنی با خوارزم شاه مشغول بود برای ترکان خاتون در خوارزم پیغام فرستاد که با هم صلح کنند و خوارزم و خراسان تا آب جیحون متعلق به ترکان خاتون باشد که چون ترکان خاتون شنید سلطان به سوی خراسان رفته است پاسخی نداد و از خوارزم خارج شد (نسوی، ۱۳۸۸: ۵۶). این اقدام چنگیزخان بیانگر آن است که به دوگانگی قدرت در حکومت خوارزمشاه پی برده بود و می‌دانست که سلطان محمد اعتبار و قدرتی ندارد. گزارش جوزجانی نشان می‌دهد که سلطنت خوارزمشاه حتی از سوی افراد نزدیک به او نیز دیگر مشروعیت نداشت و عملاً بخشی از صاحبان قدرت، سلطان را گرچه زنده بود به رسمیت نمی‌شناختند. جوزجانی می‌نویسد: «چون حادثه چنگیزخان ظاهر شد و سلطان محمد از شط جیحون و حوالی بلخ منهزم شد و باطراف نیشابور رفت مادر سلطان محمد و اهل خوارزم از ملوک و امراء اتفاق و قطب الدین ارزلوشاه (= ازلاغ شاه) را به تخت خوارزم بنشانند» (جوزجانی، ۱۳۴۲: ۳۱۳/۱).

با خروج ترکان خاتون از خوارزم در حالی که ظاهراً هنوز سلطان محمد زنده بود شخصی بی‌درایت به نام کوه دروغان متولی شهر شد در این زمان نه تنها اعتبار حکومت برفت بلکه اموال دیوان در معرض اختلاس و تصاحب افراد طماع قرار گرفت (نسوی، ۱۳۸۸: ۸۳). این روایت حاکی از آن است که در خوارزم نیز به جای وفاداری به سلطان و تلاش در جهت حفظ پایه‌های حکومت بی‌وفایی به حکومت بود و تلاش برای رسیدن به منافع فردی.





## جلال‌الدین و مغولان

جلال‌الدین به هنگام گریز سلطان محمد همواره همراه او بود. سلطان در آخرین روزهای زندگی او را به عنوان جانشین خود برگزید. جلال‌الدین پس از مرگ پدر به همراه برادرانش ازلاغ شاه و آق‌شاه به خوارزم رفت تا از آنجا نبرد با مغولان را آغاز کند. چون مادر ازلاغ شاه از قبیله ترکان خاتون بود و بیشتر امرا و سرکردگان نیز از همین قبیله بودند بنابراین امرا راضی به سلطنت جلال‌الدین نبودند. از این گذشته امرا امید داشتند از سن کم ازلاغ شاه استفاده کرده بر کارها مسلط شوند. آن‌ها می‌دانستند در حکومت جلال‌الدین این فرصت و موقعیت را به دست نمی‌آورند از اینرو تصمیم گرفتند او را کور کرده یا بکشند. جلال‌الدین که از این توطئه آگاه شد با سیصد نفر از یارانش خوارزم را به قصد نیشابور ترک کرد.<sup>۱۰</sup>

جلال‌الدین با استفاده از امکانات و قوای موجود در خوارزمشاه شاید می‌توانست در روند نبرد با مغولان تغییری ایجاد کند. اما بی‌خردی، تعصب و خودخواهی عجیب امراء ترک این فرصت را از او گرفت. پس از خروج جلال‌الدین از خوارزم خبر رسید که مغولان برای حمله به خوارزم حرکت کرده‌اند. آق‌شاه و ازلاغ شاه پسران سلطان محمد خوارزم را به قصد خراسان ترک کردند که در راه بوسیله دسته‌ای از مغولان کشته شدند. جوینی نقل می‌کند در این هنگام چون خوارزم از سلاطین خالی بود از اعیان لشکر فردی به نام خمار که از خویشان ترکان خاتون بود را به اسم سلطنت موسوم کردند (جوینی، ۱۳۶۶: ۶۵/۱).

مغولان به سختی و بعد از چند ماه محاصره و درگیری و سرانجام با رسیدن به نیروهای کمکی توانستند ایستادگی سرسختانه مردم را درهم شکنند و خوارزم را فتح کنند. جلال‌الدین پس از ورود به نیشابور به منظور مبارزه با مغولان از امراء اطراف و کسانی که در این دوران پریشانی بر ولایات غلبه یافته و مسلط شده بودند خواست که سپاه فراهم کرده به وی بپیوندند. چنگیزخان از این موضوع آگاه شد و سپاهی به جانب جلال‌الدین فرستاد. در نتیجه پیش از آنکه سپاهیان درخواستی بر جلال‌الدین جمع شوند او ناچار از نیشابور گریخت (نسوی، ۱۳۸۸: ۹۱). جلال‌الدین خود را به غزنه رساند. لشکریان خوارزمی، خلیج و غوری به او پیوستند. او گروهی از مغولان را شکست داد چون خبر این رویداد به چنگیز رسید سپاهی برای سرکوب جلال‌الدین فرستاد این سپاه در ناحیه پروان از جلال‌الدین شکست خورد (جوزجانی، ۱۳۴۳: ۱۱۸/۲). انتشار خبر پیروزی‌های جلال‌الدین بر مغولان موجب شورش مردم شهرهای خراسان بر شهنشاهان مغول شد (همان: ۱۲۶).



رهبریت نظامی و روش جنگی تهاجمی جلال‌الدین می‌رفت که روحیه و امید به پیروزی را در مردم زنده کند اما بی‌خردی، بی‌منطقی و اختلاف امراء نظامی باز هم تلاش‌های وی را بی‌ثمر کرد. پیروزی جلال‌الدین در پروان باعث شد که خود چنگیزخان به منظور نبرد با وی حرکت کند این در حالی بود که پس از جنگ پروان به دلیل غرور و خودخواهی امراء خوارزمی جلال‌الدین میان سران سپاه بر سر غنایم اختلاف پش آمد. بخش عمده‌ای از سپاهیان رنجیده خاطر، جلال‌الدین را ترک کردند. به این ترتیب توان نظامی جلال‌الدین بسیار کاهش یافت او در نبرد رویارو با چنگیزخان شکست خورد - سال ۶۱۸ - و با عبور از سند خود را به هندوستان رساند.<sup>۱۱</sup>

چنگیز برای از میان برداشتن جلال‌الدین عده‌ای را در تعقیب او به هند فرستاد اینان بر جلال‌الدین دست نیافتند و با قتل و غارت در نواحی مثل مولتان و لاهور به نزد چنگیزخان بازگشتند (جوینی، ۱۳۶۶: ۷۴/۱؛ رشیدالدین، ۱۳۶۲: ۳۷۷/۱).

هنگامی که جلال‌الدین با مغولان درگیر بود. برادرش غیاث‌الدین به همراه جمعی از سپاهیان ترک سلطان محمد، مازندران، خراسان و عراق عجم را به ظاهر مطیع خود کرده در این مناطق خطبه به نام او کردند اما در واقع این سرزمین‌ها در اختیار کسانی بود که فقط به زبان از غیاث‌الدین اطاعت می‌کردند هیچ خراج و مالیاتی به او نمی‌دادند و درکار خود مستقل بودند. غیاث‌الدین از سلطنت چیزی جز خطبه نداشت. او حتی در برابر تهاجم مغولان مقاومتی نکرد. سستی و بی‌توجهی غیاث‌الدین در امور سیاسی موجب شد سربازان او به قتل و غارت مردم و تخریب سرزمین‌ها مشغول شوند. خودسری سربازان غیاث‌الدین و درگیری فرماندهان بر سر تصاحب سرزمین‌ها امنیت مردم را سلب کرده بود. او با حمله به فارس و جنگ با اتابک سعد و تصرف بخش‌هایی از آن ثابت کرد که درایت لازم برای به دست آوردن اتحاد و دوستی حاکمان را ندارد (نسوی، ۱۳۸۸: ۱۳۳-۱۳۱؛ ابن‌الاثیر، ۲۵۳۵: ۲۶۳/۲۶-۲۶۲).

جلال‌الدین در سال ۶۲۱ از هند به کرمان آمد در کرمان براق حاجب به نیابت از غیاث‌الدین حکومت می‌کرد جلال‌الدین چون به براق بدگمان شده بود به فارس رفت. در راه علاء‌الدوله صاحب یزد به حضور جلال‌الدین آمده اظهار اطاعت کرد در فارس نیز اتابک سعد به جلال‌الدین اظهار دوستی و اطاعت نمود. جلال‌الدین به اصفهان رفت. غیاث‌الدین تصمیم گرفت برادر را از اصفهان براند. جلال‌الدین با فرستادن پیام‌های دوستانه برای غیاث‌الدین و سردارانش توانست آن‌ها را آرام کند. کمی بعد جلال‌الدین با یورش ناگهانی به ری توانست غیاث‌الدین و سردارانش را تابع امر و رأی خود کند. جلال‌الدین پس از این موفقیت به خوزستان رفت. نماینده‌ای نزد خلیفه



فرستاد و از او یاری خواست تا بتواند در برابر مغولان ایستادگی نماید. خلیفه که با خوارزمشاهیان کینه و دشمنی داشت پاسخ دوستانه‌ای به پیام جلال‌الدین نداد و سپاهیان را به جنگ سپاهیان وی فرستاد. نیروهای خلیفه شکست خوردند پس از این که جلال‌الدین خلیفه را دشمن دید پیامی عتاب‌آمیز نزد او فرستاد. جلال‌الدین پس از استقرار یافتن در آذربایجان برای سلطان روم و ملوک شام و مصر پیام‌های دوستانه فرستاد و تمایل خود برای برقراری رابطه دوستانه با آن‌ها را اعلام کرد.<sup>۱۲</sup> رفتار جلال‌الدین پس از بازگشت به ایران درست بود او سعی کرد اتحاد و همکاری غیاث‌الدین دوستی امرا و حکام محلی، خلیفه و قدرت‌های همجوار را به دست آورد اما این افراد مثل جلال‌الدین خطر هولناک مغولان را هنوز درک نکرده به لزوم اتحاد و همکاری با هم علیه مغولان پی نبرده بودند. از اقدامات جلال‌الدین پس از مستقر شدن در آذربایجان لشکرکشی‌های متعدد او علیه گرجی‌هاست پیروزی‌های جلال‌الدین در این جنگ‌ها و فتح تفلیس توسط او برای مسلمان‌ها خوشایند بود زیرا آن‌ها همواره گرجی‌ها را خطری برای سرزمین‌های مسلمان‌نشین همجوار گرجستان می‌دانستند. جلال‌الدین انتظار داشت این اقدامات او به عنوان جهاد علیه غیرمسلمان‌ها برایش اعتبار و مشروعیت ایجاد کند. غنایم حاصل از این پیروزی‌ها می‌توانست سربازان جلال‌الدین را که به چیزی جز غارت نمی‌اندیشیدند راضی نگه دارد. جلال‌الدین برای حفظ سربازان خویش راهی جز جنگ، غارت و کسب غنیمت نداشت.

جنگ با گرجیان برای جلال‌الدین مضراتی هم داشت از جمله فرسوده شدن و تحلیل رفتن نیروی نظامی او در این جنگ‌ها ایجاد نفرت و بیزاری از خوارزمشاهیان به دلیل غارت و کشتار مردم. درگیر شدن با گرجیان توجه و تمرکز جلال‌الدین نسبت به مسأله و خطر مغولان را کاهش داده بود. این لشکرکشی‌ها موجب می‌شد که سلطان نظارت و تسلط دلخواهی بر امرا و حکام داخل ایران نداشته باشد. بهتر آن بود که جلال‌الدین به جای نبرد با گرجیان تلاش می‌کرد با آن‌ها رابطه دوستانه برقرار کند و از آنان در برابر تهدید مغولان استفاده کند.<sup>۱۳</sup> جلال‌الدین در سال ۶۲۴ هـ. ق پس از حمله به شهرهای اسماعیلیان و کشتار آنان برای نخستین بار پس از بازگشت به ایران بنا بر روایت ابن‌اثیر در حوالی ری و دامغان به عده‌ای از مغولان برخورد کرد و آن‌ها را در هم شکست (ابن‌اثیر، ۲۵۳۵: ۸۱/۲۷). در همین اوقات جلال‌الدین آگاه شد که مغولان به قصد نبرد با او از جیحون عبور کرده‌اند پس برای مقابله با آنان به اصفهان رفت. به دلیل اینکه غیاث‌الدین و طرفدارانش میدان جنگ را ترک کردند جلال‌الدین شکست خورد. چند روز بعد جلال‌الدین با جمع‌آوری سپاهیان پراکنده خود موفق شد مغولان را شکست دهد و اصفهان از آسیب مغولان مصون ماند.<sup>۱۴</sup>



غیاث‌الدین از خلیفه خواست که یاری‌اش دهد تا مملکتی را که جلال‌الدین به غصب گرفته است از او پس بگیرد در عوض خدمت و ارادت غیاث‌الدین به خلیفه بیشتر خواهد شد. خلیفه پاسخ‌های دوستانه برای غیاث‌الدین فرستاد ولی ظاهراً اجازه نداد که در خوزستان مستقر شود. غیاث‌الدین هم به اسماعیلیان پناه برد (نسوی، ۱۳۸۸: ۱۷۶-۱۷۳؛ ابن‌الائیر، ۲۵۳۵: ۹۳/۲۷-۹۱).

قبایل قبچاق از دیرباز با خوارزمشاهیان رابطه دوستی داشتند جلال‌الدین تصمیم گرفت کمک آن‌ها علیه مغولان را به دست آورد. قبچاق‌ها پیشنهاد جلال‌الدین برای اتحاد را پذیرفتند. اما چون جلال‌الدین نتوانست در بند را فتح کند موضوع اتحاد با قبچاق‌ها نیز به مرحله اجرا در نیامد (نسوی، ۱۳۶۶: ۱۵۲-۱۵۱). وقتی خلیفه‌الظاهر به خلافت نشست پیام‌هایی دوستانه برای جلال‌الدین فرستاد. جلال‌الدین هم خلعت‌هایی برای خلیفه فرستاد هدایای او زمانی به بغداد رسید که الظاهر درگذشته بود (همان: ۱۴۹).

به نظر می‌رسد پس از مرگ خلیفه‌الناصر نگاه دستگاه خلافت نسبت به جلال‌الدین متعادل تر شده بود. در حدود سال ۶۲۶ هـ. ق که جلال‌الدین شهر اخلاط را محاصره کرده بود سفیری از جانب خلیفه‌المستنصر نزد جلال‌الدین آمد با درخواست‌هایی که اگر پذیرفته می‌شد روابط دوستانه بین خلیفه و جلال‌الدین برقرار می‌شد. این خواسته‌ها از این قرار بود که جلال‌الدین بر حکام موصل، اربل، ایوه و جبال حکم نکند و ایشان را از اتباع خلیفه به شمار آورد و دیگر این که نام خلیفه دوباره در خطبه ذکر گردد. جلال‌الدین خواسته‌های خلیفه را پذیرفت و سفیری نزد او فرستاد خلیفه فرستاده جلال‌الدین را با احترام پذیرفت و به او گفت که می‌خواهد جلال‌الدین را بر سایر ملوک زمان مقدم گرداند (نسوی، ۱۳۸۸: ۲۰۳-۲۰۰). یکی از خطاهای سیاسی جلال‌الدین اختلافات و درگیری‌های او با ملوک اطراف نظیر ملک کامل، ملک اشرف و علاء‌الدین کی‌قباد فرمانروای روم بود. این درگیری‌ها ملوک مسلمان و اتباع آن‌ها را نسبت به جلال‌الدین و سپاهیان‌ش بسیار بدبین نمود. آن‌ها جلال‌الدین را یک دشمن خطرناک و متجاوز می‌دیدند که شاید با مغولان تفاوتی نداشت. دوستی و اتحاد با این فرمانروایان مسلمان می‌توانست جلال‌الدین را برای مقابله با مغولان توانمند سازد.<sup>۱۵</sup>

البته در سال ۶۲۷ هـ. ق که جلال‌الدین از قوای مشترک ملک اشرف و علاء‌الدین کی‌قباد شکست خورد و شهر اخلاط را تخلیه کرد. ملک اشرف برای شرف‌الملک وزیر جلال‌الدین پیغام فرستاد و گفت ما جلال‌الدین را به مانند سدی میان تاتارها و مسلمانان می‌دانیم و اعلام کرد او و ملک کامل و علاء‌الدین کی‌قباد تمایل دارند با جلال‌الدین صلح کنند و همه با هم متحد شوند. جلال‌الدین این پیشنهاد را پذیرفت. بین طرفین صلح برقرار شد و جلال‌الدین



سوگند خورد که دیگر متعرض اخلاط و نواحی مربوط به آن و بلاد مربوط به سلطان روم نشود (همان: ۲۲۴-۲۲۳).

اما برای دوستی و اتحاد دیر شده بود. پس از قوریلتهای سال ۶۲۶ هـ. ق به امر اوکتای سپاهی به فرماندهی جرماغون عازم خراسان و عراق حجم شد. مأموریت این سپاه علاوه بر فتح سرزمین‌هایی که مغولان آن‌ها را کامل نگشوده بودند برانداختن جلال‌الدین خوارزمشاه بود (اقبال، ۱۳۸۷: ۱۵۷). ابن‌اثیر می‌نویسد اسماعیلیان مغولان را برای حمله کردن به جلال‌الدین تشویق کردند (ابن‌الاثیر، ۲۵۳۵: ۱۴۱/۲۷).

سپاهیان جرماغون شهرهای جبال و گیلان و طبرستان را مورد تاخت و تاز قرار داده کشتار و ویرانی به بار آوردند حکام فارس و کرمان با مغولان صلح کرده پذیرفتند که هر سال مالی معین به آن‌ها بپردازند و به این ترتیب سرزمین‌های خود را از تهاجم و ویرانی مغولان حفظ کردند (جوزجانی، ۱۳۴۳: ۱۵۹/۲-۱۵۸). جلال‌الدین همین که فهمید جرماغون به قصد او از جیحون گذشته است نزد خلیفه، سلطان روم و ملوک شام سفیر فرستاد و از آن‌ها حمایت و سپاهی خواست (رشیدالدین، ۱۳۶۲: ۶۶-۴۶۵).

جلال‌الدین در تبریز بود که اطلاع یافت مغولان به آذربایجان رسیده‌اند. او که حضور مغولان را بیش از پیش خطرناک می‌دید مجبرالدین یعقوب برادر ملک اشرف را که همراهش بود به منظور کمک خواستن و اتحاد نزد ملک اشرف فرستاد. و به قول نسوی: «نصرت از دل‌هایی می‌جست که خسته جراحات او بودند و استظهار بجماعتی می‌کرد که پرایشان را بدست خود بریده بود» (نسوی، ۱۳۸۸: ۲۴۶).

علاوه بر تهاجم مغولان، جلال‌الدین در این اوقات با خیانت اطرافیان خود نیز روبرو بود جمعی از سپاهیان و شرف‌الملک از جلال‌الدین روی گردان شده علیه او دسیسه می‌کردند. شرف‌الملک فرستاده‌ای را همراه مجیرالدین کرد با پیام‌هایی خلاف آنچه جلال‌الدین گفته بود و تلاش کرد دشمنی‌های قدیم بین دو طرف را زنده کند و صلح و دوستی آن‌ها را بر هم زند (همان: ۲۴۷-۲۴۶).

شرف‌الملک تصمیم گرفت با سلطان علاء‌الدین کی‌قباد و ملک اشرف روابط دوستانه برقرار کند و در آذربایجان به نام آن‌ها خطبه بخواند بنابراین نامه‌هایی برای آن‌ها فرستاد و نسبت به آن‌ها اظهار اطاعت کرد و جلال‌الدین را مخدول و ظالم نامید (نسوی، ۱۳۸۸: ۲۵۰-۲۴۹).



آمدن مغولان به مردم آذربایجان و اراک فرصت داد تا مخالفت و نارضایتی خود از جلال‌الدین را نشان دهند. نتایج خشونت‌ها، بدرفتاری‌ها و بی‌درایتی‌های جلال‌الدین اینک آشکار می‌شد. مردم گنجه علیه خوارزمیان عصبان نمودند آن‌ها را کشته سرهایشان را برای مغولان فرستادند (همان: ۲۵۴).

جلال‌الدین به گنجه لشکر کشید شهر را تصرف کرد و سپس سرزمین گرجیان را به باد غارت گرفت آن‌گاه سفرایی به منظور کمک گرفتن نزد ملک اشرف فرستاد. ملک اشرف که از نیت سفر مطلع بود برای پاسخ ندادن به آن‌ها به مصر رفت. به هر حال ملوک اطراف حاضر نشدند جلال‌الدین را یاری دهند (همان: ۲۶۸-۲۶۷).

جلال‌الدین بدون مقاومت در برابر مغولان آذربایجان را ترک کرد. شهرهای آذربایجان به فرمان مغولان درآمد. مردم لشکریان پراکنده و آسیب دیده جلال‌الدین را تار و مار می‌کردند. فرستادگانی هم از تبریز به دیوان خلافت و همچنین نزد گروهی از فرمانروایان رفتند تا از ایشان بخواهند که جلال‌الدین را یاری نکنند (ابن‌الاثیر، ۲۵۳۵: ۲۷/۱۶۱-۱۵۸). تهاجم مغولان جلال‌الدین را غافل‌گیر کرده بود او توان ایستادگی در برابر آن‌ها را نداشت این‌اثیر دلایل ناتوانی جلال‌الدین را این‌گونه بر می‌شمرد: «دل او از بیم و هراس پر شده بود افزون بر این سرداران و سپاهیان نیز با او اختلاف داشتند وزیرش نیز با گروهی از لشکریانش از فرمان وی سرباز زده بود» (همان: ۱۴۳-۱۴۲).

جلال‌الدین که به امید کمک گرفتن از امراء مسلمان و گریز از جنگ مغولان به اخلاط رفته بود وقتی تعقیب‌کنندگان مغول را در نزدیکی خود دید به سوی آمد گریخت و در سال ۶۲۸ هـ. ق بوسیله کردان که او را نشناخته بود کشته شد. مردم و امراء منطقه نیز سپاهیان آشفته، بی‌نظم و فراری خوارزمشاه را از بین می‌بردند. سپاهیان مغول نیز علاوه بر آذربایجان واران، گرجستان، ارمنستان، جزیره و عراق را مورد تاخت و تاز و غارت و کشتار قرار دادند. اقدامات جلال‌الدین در دوران بازگشت به ایران چندان مورد رضایت و تأیید مورخان نیست. جنگ‌های پی‌در پی او، بی‌توجهی‌اش نسبت به زندگی مردم و شیوه بد اداره شدن قلمرواش مورد انتقاد مورخان است.<sup>۱۶</sup>

درست است که جلال‌الدین درایت سیاسی نداشت اما در میان حکام و فرمانروایان اسلامی نیز کسی یافت نمی‌شد که شرایط وخیم زمانه را درک کرده و از شجاعت و توان فرماندهی و نظامی جلال‌الدین جهت دفع خطر مغول استفاده کند. ابن‌اثیر در ذکر وقایع سال ۶۲۸ موقعی که حمله مغول به آذربایجان و سرگشتگی و ناتوانی جلال‌الدین را بیان می‌کند در انتقاد از فرمانروایان مسلمان می‌گوید: «مگر خدای بزرگ اسلام و مسلمانان را به فضل و کرم



خود یاری کند وگر نه ما فرمانروایان اسلامی را نه دلبسته جهاد می‌بینیم نه علاقه‌مند به یاری دین بلکه هر یک از آنان در پی هوی و هوس و خوش‌گذرانی خود و ستم کردن بر مردم است». (ابن‌الاثیر، ۲۵۳۵: ۱۴۵/۲۷)

جلال‌الدین نسبت به پدر، برادران و بسیاری از امرا و بزرگان حکومت خوارزمشاهی این برتری را داشت که دست کم پیش از رفتن به هند نبرد با مغولان و دفاع از قلمرو حکومت خوارزمشاه و حتی مردم را وظیفه حکومت می‌دانست و معتقد بود اگر این کار انجام نشود حکومت مورد طعن و انتقام مردم قرار می‌گیرد<sup>۱۷</sup> او برخلاف پدر و جنگ تهاجمی علیه مغولان اعتقاد داشت.

### نتیجه‌گیری

هنگامی که سلطان محمد از ظهور چنگیزخان به عنوان کسی که بخشی از چین را فتح کرده است آگاه شد، این قدرت نوظهور را رقیب، مزاحم و دشمن خود دانست گرچه حوزه قدرت و فتوحات چنگیزخان از بخش‌های اصلی قلمرو سلطان فاصله داشت. اینکه چنگیزخان به عنوان یک قدرت دوست و همسایه مورد تأیید و پذیرش قرار گیرد در اندیشه سلطان جایی پیدا نکرد. سلطان محمد از همان آغاز با شک، بدبینی، کینه و نفرت به قدرت چنگیزخان می‌نگریست.

برخلاف سلطان، چنگیزخان از ابتدا خواهان برقرار شدن روابط دوستانه و محترمانه بین هر دو قدرت بود او از این دوستی توسعه و گسترش روابط تجاری بین طرفین را دنبال می‌کرد. چنگیزخان در فکر حمله به قلمرو خوارزمشاه نبود. فتح چین وسیع و پر نعمت به همراه مناطق همجوار سرزمین مغولان اهداف نظامی چنگیزخان را تشکیل می‌داد.

حادثه اترار و رویدادهای متعاقب آن چنگیزخان را وادار نمود که به قلمرو سلطان محمد حمله کند. اگر حادثه اترار نبود مغولان ترجیح می‌دادند فتح چین را که از ثروت و نعمت آن اطلاع داشتند کامل نمایند. فتح کامل چین برای مغولان وسوسه‌انگیزتر بود تا حمله به سرزمین‌های ناآشنای خوارزم و ماوراءالنهر و درگیر شدن با حکومت خوارزمشاه که در ظاهر و در نظر آن‌ها بسیار قدرتمند به نظر می‌آمد.

علاوه بر این از فرمانده نظامی بزرگی مانند چنگیزخان بعید است در حالی که هنوز تمامی چین را فتح نکرده به دنبال فتح قلمرو خوارزمشاه باشد. گرچه سلطان محمد سپاه پر جمعیتی داشت اما توان مقابله در برابر تهاجم مغولان را نداشت. قدرت او در مناطق مفتوحه عمق نیافته بود. حکام و فرمانروایان محلی را به عنوان دوست و متحد حفظ نکرد بلکه با خشونت و بدرفتاری یا آن‌ها را از میان برداشت و یا آن‌ها را به افرادی در ظاهر مطیع و در

باطن ناراضی تبدیل کرد. ارکان سلطنت او از درون به دلیل اختلافات شدید با مادرش و بزرگان حکومت به شدت متزلزل بود. مهم‌تر از همه سلطنت او با بحران مشروعیت روبرو بود. تهاجم چنگیزخان ضعف و مشکلات سلطنت سلطان محمد خوارزمشاه را آشکار نمود. سلطان محمد نه توان ایستادگی در برابر مغولان را داشت نه عزم و اراده آن را از اینرو نجات خویش را مقدم بر هر کار دیگر دانست.

روابط مغولان و خوارزمشاهیان پس از مرگ سلطان محمد در تکاپوهای جلال‌الدین قابل پیگیری و بررسی است. روابط جلال‌الدین با مغولان تماماً به جنگ و دشمنی گذشت. این روابط در دو دوره قابل بررسی است مرحله اول از مرگ سلطان محمد تا رفتن جلال‌الدین به هند و مرحله دوم از برگشتن جلال‌الدین به ایران تا مرگ او. یگانه هدف جلال‌الدین پیش از رفتن به هند مبارزه با مغولان به منظور شکست دادن و از بین بردن آن‌ها بود. اما پس از برگشتن به ایران او تمام وقت خود را صرف تحکیم قدرتش در آذربایجان و نواحی مجاور آن نمود. به نظر می‌رسد او از پیروز شدن بر مغولان مأیوس شده بود و ترجیح می‌داد خودش در آذربایجان حکومتی تأسیس کند. درگیری‌های جلال‌الدین با گرجی‌ها و ملوک مسلمان اطراف باعث شد که او اولاً فرصت تسلط یافتن بر مناطق داخلی ایران را به دست نیاورد و ثانیاً از خطر مغولان تا اندازه‌ای غافل شود.

رسالت تاریخی جلال‌الدین این بود که حکام و امراء و قدرت‌های موجود را با هم متحد نموده و به مقابله با مغولان برود و سرزمین‌های از دست رفته را پس بگیرد. اما به نظر می‌رسد او برای خویش چنین رسالتی قائل نبود. تلاش او بر این قرار گرفته بود که در قسمتی از ایران حکومتی برپا کند بر توان خود بیفزاید و بتواند تهاجمات مغولان را دفع کند.

شرایط و اوضاع و احوال ایران و سرزمین‌های اسلامی نیز به گونه‌ای بود که جلال‌الدین نمی‌توانست عملکرد مطلوبی داشته باشد. جدای از معایب و خطاهای سیاسی و نظامی خود جلال‌الدین، حکام و فرمانروایان غالباً رابطه دوستانه‌ای با او نداشتند. برخی از ملوک مسلمان خود را از دسترس تهاجمات مغولان دور دیده ضرورتی به همکاری و اتحاد با جلال‌الدین نمی‌دیدند و او را نه تنها سدی در برابر مغولان که باید تقویت شود نمی‌دیدند بلکه از او به دلیل تجاوززاتش به سرزمین‌هایشان کینه هم داشتند. جلال‌الدین سربازان شایسته و هدف داری هم در اختیار نداشت. سربازان او گروهی غارتگر خشن و بی‌رحم بودند که هدفی فراتر از غارتگری و کسب غنیمت نداشتند هدف جلال‌الدین قبل از رفتن به هند آن بود که از افتادن قلمرو خوارزمشاهیان به دست مغولان جلوگیری نماید اما پس از بازگشت از هند سرداری بود که مأمّن و مسکنی را جستجو می‌کرد.







## پی‌نوشت‌ها:

- <sup>۱</sup> برای دیدن این تمایل (نک: رشید الدین، ۱۳۶۲، ج ۱: ۳۴۲).
- <sup>۲</sup> برای دیدن توصیف منابع از این حادثه. (نک: جوینی، ۱۳۶۶، ج ۱: ۴۱؛ جوینی، ۱۳۶۶، ج ۲: ۶۲؛ نسوی، ۱۳۸۸: ۵۰-۵۱؛ ابن اثیر، ۲۵۳۵، ج ۲۶: ۱۳۲-۱۳۳؛ رشید الدین، ۱۳۶۲، ج ۱: ۳۴۳ و جوزجانی، ۱۳۴۳، ج ۲: ۱۰۳)
- <sup>۳</sup> (نک: مرتضوی، ۱۳۷۰: ۳؛ اقبال، ۱۳۸۷: ۳۴)
- <sup>۴</sup> برای دیدن زمان حادثه و پیامد رویداد. (نک: جوزجانی، ۱۳۴۲، ج ۱: ۳۱۰-۳۰۹؛ جوینی، ۱۳۶۶، ج ۲: ۶۶-۶۳؛ رشید الدین، ۱۳۶۲، ج ۱: ۳۴۴-۳۴۷؛ نسوی، ۱۳۸۸: ۱۸-۱۶؛ ابن اثیر، ۲۵۳۵، ج ۲۶: ۱۳۷-۱۳۹)
- <sup>۵</sup> برای دیدن روایات مربوط به فتح ماوراء النهر. (نک: جوزجانی، ۱۳۴۳، ج ۲: ۱۰۷-۱۰۵؛ جوینی، ۱۳۶۶، ج ۱: ۴۳ و همچنین ۵۳-۵۵؛ بناکتی، ۱۳۴۸: ۳۶۶-۳۶۶؛ رشید الدین، ۱۳۶۲، ج ۱: ۳۵۳-۳۶۲).
- <sup>۶</sup> برای آشنا شدن با وضع روحی سلطان محمد. (نک: جوینی، ۱۳۶۶، ج ۱: ۸۸-۸۹؛ جوینی، ۱۳۶۶، ج ۲: ۷۹ و میرخواند، ۱۳۸۰، ج ۴: ۳۳۴۴-۳۳۴۲).
- <sup>۷</sup> برای دیدن روایات مربوط به گریز سلطان محمد. (نک: جوزجانی، ۱۳۴۳، ج ۲: ۱۰۹-۱۰۸؛ بناکتی، ۱۳۴۸: ۳۶۷-۳۶۸؛ جوینی، ۱۳۶۶، ج ۲: ۷۳-۷۰؛ جوینی، ۱۳۶۶، ج ۱: ۷۵-۷۷؛ ابن اثیر، ۲۵۳۵، ج ۲۶: ۱۵۰-۱۴۹؛ دبیرسیاقی، ۲۵۳۶: ۵۲-۵۱ و میرخواند، ۱۳۸۰، ج ۴: ۳۳۴۵)
- <sup>۸</sup> برای دیدن اختلاف سلطان و امرا و داستان بدرالدین عمید. (نک: نسوی، ۱۳۸۸: ۵۶-۵۵ و دبیر سیاقی، ۲۵۳۶: ۴۵-۴۴).
- <sup>۹</sup> برای دیدن اختلاف سلطان و خلیه. (نک: جوینی، ۱۳۶۶، ج ۲: ۷۶-۷۵ و همچنین ۶۱-۶۰ و میرخواند، ۱۳۸۰، ج ۴: ۳۳۳۶).
- <sup>۱۰</sup> (نک: جوزجانی، ۱۳۴۲، ج ۱: ۳۱۶-۳۱۵؛ جوینی، ۱۳۶۶، ج ۲: ۸۱-۸۲ و دبیر سیاقی، ۲۵۳۶: ۷۵-۷۷)
- <sup>۱۱</sup> برای دیدن برخوردهای جلال الدین و مغولان. (نک: جوینی، ۱۳۶۶، ج ۲: ۸۷-۸۴؛ ابن اثیر، ۲۵۳۵، ج ۲۶: ۲۱۲-۲۰۸؛ جوزجانی، ۱۳۴۳، ج ۲: ۱۱۷-۱۱۹ و نسوی، ۱۳۸۸: ۱۱۰-۱۰۶)



- <sup>۱۲</sup>. برای دیدن رویدادهای مربوط به جلال الدین از هنگام بازگشت به ایران تا استقرار در آذربایجان (نک: نسوی، ۱۳۸۸: ۱۴۱-۱۲۶؛ جوینی، ۱۳۶۶، ج ۲: ۹۴-۹۱؛ بناکتی، ۱۳۴۸: ۳۷۹-۳۷۷؛ ابن اثیر، ۲۵۳۵، ج ۲۶: ۲۷۶-۲۷۵ و همچنین ۲۹۳-۲۸۹ و میرخواند، ۱۳۸۰، ج ۴: ۳۳۶۸-۳۳۶۷).
- <sup>۱۳</sup>. برای توصیفی از لشکرکشی‌های جلال الدین در گرجستان (نک: ابن اثیر، ۲۵۳۵، ج ۲۶: ۳۰۲-۲۹۷؛ ابن اثیر، ۲۵۳۵، ج ۲۷: ۳۴-۳۰ و ۶۳-۵۵؛ نسوی، ۱۳۸۸: ۱۵۵-۱۴۲ و جوینی، ۱۳۶۶، ج ۲: ۹۶-۹۵).
- <sup>۱۴</sup>. (نک: نسوی، ۱۳۸۸: ۱۷۲-۱۶۷؛ ابن اثیر، ۲۵۳۵، ج ۲۷: ۹۷-۹۴؛ بناکتی، ۱۳۴۸: ۳۸۱-۳۸۰ و جوینی، ۱۳۶۶، ج ۲: ۱۰۱-۱۰۰).
- <sup>۱۵</sup>. (نک: نسوی، ۱۳۸۸: ۱۷۲-۱۶۷؛ ابن اثیر، ۲۵۳۵، ج ۲۷: ۹۷-۹۴؛ بناکتی، ۱۳۴۸: ۳۸۱-۳۸۰ و جوینی، ۱۳۶۶، ج ۲: ۱۰۱-۱۰۰) (نک: جوینی، ۱۳۶۶، ج ۲: ۱۰۸-۱۰۹ و ۱۰۵-۱۰۴ و ۱۰۰؛ ابن اثیر، ۲۵۳۵، ج ۲۷: ۱۰۶ و ۱۲۹-۱۲۶ و ۱۲۳؛ رشیدالدین، ۱۳۶۲، ج ۱: ۴۶۵-۴۶۳ و نسوی، ۱۳۸۸: ۲۳۶-۲۳۴ و ۲۲۳-۲۲۰ و ۲۱۶ و ۲۱۲-۲۱۱ و ۲۰۶ و ۱۹۹-۱۹۸ و ۱۹۶).
- <sup>۱۶</sup>. برای نمونه (نک: ابن اثیر، ۲۵۳۵، ج ۲۷: ۱۴۲-۱۴۱).
- <sup>۱۷</sup>. (نک: جوینی، ۱۳۶۶، ج ۲: ۷۹ و ۶۷ و میرخواند، ۱۳۸۰، ج ۴: ۳۳۵۶).

## منابع

ابن اثیر، عزالدین علی (۲۵۳۵). الکامل، ترجمه ابوالقاسم حالت، ج ۲۶-۲۷، تهران: علمی.

اقبال آشتیانی، عباس (۱۳۸۷). تاریخ مغول، تهران: نگاه.

بارتولد، و.و (۱۳۶۶). ترکستان نامه، ترجمه کریم کشاورز، ج ۲، تهران: آگاه، چ ۲.

بناکتی، داود بن محمد (۱۳۴۸). تاریخ بناکتی (روضه اولی الالباب فی معرفه التواریخ و الانساب)، به کوشش جعفر شعار، تهران: انتشارات انجمن آثار ملی.

بیانی، شیرین (۱۳۶۷). دین و دولت در ایران عهد مغول، ج ۱، تهران: مرکز نشر دانشگاهی.

جوزجانی، منہاج سراج (۱۳۴۲). طبقات ناصری، تصحیح عبدالحی حبیبی، ج ۱-۲، کابل.



- جوینی، عظاملک محمد (۱۳۶۶). تاریخ جهان گشای جوینی، تصحیح علامه قزوینی، تهران: پدیده خاور.
- دبیرسیاقی، محمد (۲۵۳۶). سلطان جلال الدین خوارزمشاه، تهران: شرکت سهامی کتاب‌های جیبی. چ ۲.
- رشید الدین، فضل الله (۱۳۶۲). جامع التواریخ، ج ۱، به کوشش دکتر بهمن کریمی، تهران: اقبال. چ ۲.
- قفس اوغلی، ابراهیم (۱۳۶۷). تاریخ دولت خوارزمشاهیان، ترجمه داود اصفهانیان، تهران: گستره.
- مرتضوی، منوچهر (۱۳۷۰) مسائل عصر ایلخانان، تهران: آگاه. چ ۲.
- میرخواند (۱۳۸۰) تاریخ روضه الصفا، تصحیح تحشیه جمشید کیان فر، ج ۴، تهران: اساطیر.
- نسوی، شهاب الدین (۱۳۶۶). سیره جلال الدین یا تاریخ جلالی، ترجمه محمد علی ناصح، به کوشش دکتر خطیب رهبر، تهران: سعدی، چ ۲.
- \_\_\_\_\_ (۱۳۶۸). سیرت جلال الدین منکبرنی، تصحیح، مقدمه و تعلیقات مجتبی مینوی، تهران: علمی و فرهنگی، چ ۴.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی